

تأثیر ساختارهای سنتی عصر قاجار بر عدم تداوم نخستین احزاب سیاسی ایران
حمیدرضا بهاری^۱ - بهمن کشاورز قاسم آباد*^۲ - اصغر پرتوی^۳ - مهدی خوشخطی^۴
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۸

چکیده:

نخستین تجربه تشکیل حزب در ایران به دوران مشروطه باز می‌گردد. اما اولین احزاب سیاسی مشروطه نتوانستند حیات پویایی داشته باشند و بعد از مدت کوتاهی از بین رفتند. در این پژوهش تلاش داریم به این پرسش پاسخ دهیم که چه عواملی در عدم تداوم نخستین احزاب سیاسی عصر مشروطه تأثیرگذار بودند؟ و برای رسیدن به جواب این سوال، فرضیه را نیز چنین مطرح کرده‌ایم که وجود ساختار سنتی و فقدان مظاهر نوگرایی ایران آن زمان باعث شد تا زمینه‌های لازم برای پیدایش احزاب ایجاد نشود. نوسازی با ایجاد تحرک اجتماعی سبب افزایش میل به مشارکت سیاسی در گروه‌ها و افراد جامعه می‌شود. بنابراین احزاب سیاسی در مراحل خاصی از فرآیند نوسازی جوامع پدیدار خواهند شد. در این پژوهش با استفاده از روش اسنادی تاریخی و جمع‌آوری اطلاعات با شیوه کتابخانه‌ای موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

واژگان کلیدی: احزاب سیاسی، مدرنیزاسیون، مشروطه، سنت

JPIR-2011-1632

^۱ - دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی (مسائل ایران)، دانشکده علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

^۲ - استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران: نویسنده مسئول

Bahman.keshavarz24@yahoo.com

^۳ - استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

^۴ - استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

مقدمه

احزاب سیاسی از نهادهای موثر در حیات سیاسی جوامع هستند که خود بر بستر پیش‌زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گوناگون روییده و بازتاب شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه از یک سو و ساختار نظام سیاسی از سوی دیگر و برآیند چگونگی مواجهه و تعامل نیروهای مختلف اجتماعی با عرصه سیاست است. احزاب در غیر-خشونت‌آمیز کردن مبارزات سیاسی، تطبیق نظام با محیط و محیط با نظام، پشتیبانی از منافع فرد و جامعه در مقابل قانون‌شکنی‌ها، تقویت جامعه مدنی، ارائه برنامه و راهکار برای حل مشکلات اجتماعی و بالاخره پرورش نخبگان و رهبران آینده جامعه نقش و کارکرد موثری دارند.

نقش احزاب در نظام‌های دموکراتیک سبب گردیده که بخش مهمی از مطالعات در حوزه حکومتی به آن اختصاص یابد تا جایی که مطالعه در باب احزاب خود در حال تبدیل به شاخه‌ای خاص در حوزه سیاست است. با توجه به چنین اهمیتی، ضرورت پرداختن به این موضوع در ایران نیز نمایان می‌شود؛ زیرا حداقل به لحاظ نظری ایران در زمره نخستین کشورهای قرار داشت که پس از جوامع غربی مباحث قانون‌گرایی، حقوق مدنی، عدالت اجتماعی، مشارکت و رقابت سیاسی را دنبال نمود و درصدد برآمد به انحصار و تمرکز منابع قدرت پایان بخشیده و زمینه حضور آرا و اندیشه‌ها و مواضع و منافع گوناگون را در جامعه و در متن فرآیندهای سیاسی فراهم سازد. در ایران آشنایی با دموکراسی و ملزومات آن نظیر آزادی، مساوات، قانون‌گرایی، پارلمان، قانون اساسی، تحزب و... همزمان با تکاپوی نوگرایان و نخبگان سیاسی آشنا با فرهنگ و تمدن مغرب زمین آغاز شد اما تحقق عینی و عملی آن با وقوع انقلاب مشروطه حاصل گشت. سابقه تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی در ایران و عدم توفیق آنها نشان از دشواری این امر و ضرورت شناسایی و مطالعه موانع شکل‌گیری و بررسی دلایل عدم تداوم آنها دارد. اما در ایران تجربه تحزب آنگونه که در غرب وجود داشت با تمام کارکردها و بایسته‌ها و نقش‌های آن شکل نگرفت و طبعاً نتایج چنین سیستمی آنگونه که امروزه در غرب وجود دارد نیز نبوده است. فراز و فرودهای متوالی در تاریخ مشروطه و تاسیس پارلمان در ایران و وجود شرایط امتناع در شکل‌گیری نظام حزبی، علی‌رغم تلاش‌های فراوان ضرورت تأمل جدی در علل ناکامی و ناپایداری احزاب سیاسی را دوچندان می‌کند. احزاب در شرایطی می‌توانند تداوم داشته باشند که به‌صورت طبیعی و در بستر مناسب خود شکل گرفته باشند. اما نخستین احزاب سیاسی مشروطه فاقد رشد طبیعی بودند و فرزند نارس جامعه آن زمان به

حساب می‌آمدند. بنابراین لزوم به‌کارگیری قابلیت‌های این نیروی سیاسی در زمینه‌های مختلف، کنکاش پیرامون موانع و علل عدم توسعه و نهادینگی احزاب سیاسی در ایران به‌منظور حذف این عوامل و پایدار و کارآمدسازی این نهاد سیاسی، اهمیت و ضرورت چنین پژوهشی را آشکار و ضروری می‌سازد.

حزب‌های سیاسی در دنیا از مسیرهای مختلفی شکل گرفته‌اند. این حزب‌ها گاه‌ها ریشه در سازمان‌ها و انجمن‌های اولیه دارند و یا نخبه‌گرایی اساس و پایه شکل‌گیری آنها بوده است. همچنین احزاب سیاسی در بستری مناسب خود باید رشد پیدا کنند. مساله اصلی این پژوهش بررسی شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری نخستین احزاب عصر مشروطه در ایران است. در ایران آن زمان مظاهر مدرنیزاسیون وجود نداشت این در حالی است که احزاب سیاسی نوین، فرزند جامعه مدرن است. ایران عصر مشروطه فاقد نشانه‌های مدرنیته بود. احزاب نخست عصر مشروطه در شرایطی به‌وجود آمدند که جامعه ایران در وضعیت سنتی به سر می‌برد و بسترسازی لازم برای شکل‌گیری و رشد احزاب در کشور وجود نداشت.

پیشینه تحقیق

ذوقی فرد (۱۳۹۲) در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «موانع اجتماعی - سیاسی شکل‌گیری احزاب در تاریخ معاصر ایران» دریافته است که احزاب به‌عنوان پیش‌شرط دموکراسی و حلقه پیوند جامعه مدنی با حکومت، یکی از مهم‌ترین نهادهای دنیای مدرن هستند. وجود یا عدم وجود این احزاب، تأثیر آنها در جامعه و الگوی رفتارشان، یکی از شاخصه‌های توسعه یافتگی در جهان است.

ایوبی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «بایسته‌های حزب پایدار»، چند راهکار برای رسیدن به حزب پایدار را مورد بررسی قرار داده است. احزاب سیاسی در جریان توسعه سیاسی در غرب پدید آمدند و ساماندهی زندگی پیکارهای سیاسی را بر عهده گرفتند. حزب و مردم سالاری دو روی یک سکه‌اند و دستکم در جهان غرب دموکراسی و احزاب سیاسی از هم جدایی ناپذیرند. تاریخ حزب در این جوامع نشان می‌دهد که وجود احزاب سیاسی به تنهایی برای رسیدن به حزب پایدار کافی نیست. حزب سیاسی باید به‌عنوان یک بازیگر فعال در نظام حقوقی و سیاسی کشورها مورد پذیرش قرار گیرد.

مرتضی سالمی قمصری و محمود مرتضایی فرد (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «حزب و ساختار اجتماعی اقتصادی ایران» به بررسی شرایط اجتماعی - اقتصادی مورد نیاز برای ادامه حیات احزاب و مقایسه با شرایط اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره اول حزب پرداخته‌اند و

به این نتیجه رسیدند که در اوایل مشروطه مناسبات اجتماعی و اقتصادی، متناسب با جوامع دارای حزب تغییر نکرده بود بنابراین احزاب نتوانستند به حیات خود ادامه دهند.

منصوره اتحادیه (۱۳۶۱) در کتاب «پیدایش و تحول احزاب مشروطیت» به چگونگی پیدایش تحول اولین احزاب سیاسی ایران که منشا پارلمانی دارند می‌پردازد، در این کتاب عوامل موثر بر ضعف و قدرت احزاب بررسی شده است و مهمترین دلایل عدم تداوم نخستین احزاب سیاسی ایران بیان شده است.

مبانی نظری

واژه party در انگلیسی برگرفته از مصدر partir به معنای رفتن و قسمت کردن است که معادل فارسی آن را «حزب» در نظر گرفته‌اند. در قرون وسطی parti معنایی نظامی داشته و به گروهی اطلاق می‌شده است که برای رفتن به صحنه نبرد از دیگران مجزا می‌رفته‌اند. در طول قرن نوزدهم برای مدت‌ها واژه parti با گرایش یا طرز فکر مترادف بود. گرایشی که اندیشه‌های یک طبقه یا گروه اجتماعی مشخصی را به نمایش می‌گذارد. مثلاً حزب کارگر به معنای یک سازمان کارگری تلقی نمی‌شد؛ بلکه گرایشی بود برای دفاع از منافع کارگران. ماکس وبر از نخستین کسانی است که از حزب به‌عنوان «شرکت» یاد می‌کند و در تعریف حزب می‌نویسد: «حزب عبارت است از شرکتی مرکب از اجتماع داوطلبانه افرادی که می‌کوشند رهبران خود را به قدرت برسانند و از این طریق خود نیز به منافع مادی و یا معنوی خاص دست می‌یابند» (ایوبی، ۱۳۷۹: ۴۹-۴۷)

موریس دوورژه در مقدمه کتاب احزاب سیاسی می‌نویسد: شباهت واژه‌ها (در مورد حزب) نباید باعث اشتباه شود. در نظام‌های باستانی گروه‌هایی که موجب تقسیم قدرت می‌شدند را حزب می‌خواندند، همانطور که در رنسانس، دسته‌هایی که دور فرماندهان نظامی جمع می‌شدند را نیز حزب می‌نامیدند. همچنان که به باشگاه‌هایی که محل تجمع نمایندگان انقلابی بوده یا به کمیته‌هایی که تدارک اولین انتخابات غربی را می‌دیدند، باز هم حزب می‌گفتند. البته وجه اشتراک عنوان «حزب» برای گروه‌ها و تشکیلاتی که الزاماً تشابه چندانی با همدیگر ندارند، این امر است که همه آنها به دنبال هدف مشترکی می‌باشند: «کسب قدرت سیاسی». بنابراین از زمان‌های دور، گروه‌ها و دسته‌های سیاسی در تلاش برای رسیدن به قدرت، ایفاگر نقش احزاب سیاسی بودند. در اروپا مثال‌های زیادی از این دست وجود دارد: تقابل میان گلف‌های^۱ طرفدار قدرت پاپ و ژیلین‌های^۱ طرفدار امپراطوری در فلورانس دوره رنسانس. منازعه

^۱-Guelfes

میان توری‌های^۲ طرفدار پادشاه انگلستان و کلیسا با ویگ‌های^۳ طرفدار پارلمان و ضد استبداد سلطنتی در قرن هفدهم. تضاد میان ژاکوبین‌های ملی‌گرا^۴ و ژیروندین‌های آزادی‌خواه^۵، بالا-دست‌نشینان فرصت‌طلب^۶ و پایین دست‌نشینان بی‌ثبات^۷ در طول انقلاب فرانسه (ایوبی: ۵۲)

درباره تعریف حزب میان اندیشمندان علوم سیاسی اتفاق نظر چندانی وجود ندارد و هر یک از آنها حزب را براساس برداشت‌های علمی و یافته‌های تجربی خویش تعریف کرده‌اند. گتل حزب سیاسی را چنین تعریف می‌کند: «حزب سیاسی مرکب از گروهی از شهروندان کم و بیش سازمان‌یافته است که به‌عنوان واحد سیاسی عمل می‌نمایند و با استفاده از حق رأی خود می‌خواهند بر حکومت تسلط پیدا کنند و سیاست‌های عمومی خود را عملی سازند» مک آیور حزب سیاسی را «گروهی از آزادی‌یافتگان برای حمایت از برخی اصول یا سیاست‌ها که از راه‌های قانونی می‌کوشند حکومت را به دست گیرند» تعریف می‌کند. (عالم، ۱۳۸۸: ۳۳۴) جیوانی ساتوری حزب را چنین تعریف می‌کند: «حزب گروه سیاسی است که با عنوان رسمی شناخته می‌شود و موقع انتخابات می‌تواند کاندیدای خود را برای پست‌های دولتی منتخب کند» (اتحادیه، ۱۳۶۱: ۲۲) موریس دوروزه اندیشمند فرانسوی بدون آنکه تعریف مشخصی از حزب ارائه کند به ویژگی، اهداف، تاریخچه، علل و نحوه پیدایش احزاب پرداخته و مطالعات مفصلی در این زمینه انجام داده است. از مجموعه نوشته‌های وی می‌توان به این تعریف از حزب رسید: «این سازمان‌ها (احزاب) گروه‌های بنیان یافته، منظم و مرتبی هستند که برای مبارزه در راه قدرت ساخته شده‌اند و منافع و هدف‌های نیروهای اجتماعی گوناگون را بیان می‌کنند و خود به درستی وسیله عمل سیاسی آنان می‌باشند. (دوروزه، ۱۳۷۹: ۱۵۳)

«لاپالومبارا» و «واینر» تعریفی از حزب ارائه می‌کنند که متضمن چهار شرط اساسی می‌باشد: نخست آنکه، حزب مستلزم وجود سازمان و تشکیلات پایداری است که حیات سیاسی آن از حیات بنیانگذاران آن فراتر باشد. دوم اینکه، تشکیلات حزبی دارای سازمان مستقر در محل، همراه با زیر مجموعه‌هایی باشد که در سطح ملی فعالیت داشته و با یکدیگر روابط منظم و متقابلی داشته باشند. سوم اینکه، اراده رهبران ملی و محلی سازمان برای کسب قدرت استوار باشد. چهارم اینکه، حزب باید در پی کسب حمایت عمومی باشد و از پشتیبانی مردم برخوردار

¹-Gibelins

²-Tories

³-Whigs

⁴-Jacobins

⁵-Girondins

⁶-Montagne

⁷-Marais

باشد. (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۱۴)

معمولاً احزاب برنامه‌های خود را به نام منفعت عامه توجیه می‌نمایند و این برنامه‌ها را تنها راه تأمین منافع عمومی می‌دانند. از این نظر احزاب برخلاف گروه‌های منفعت و یا گروه‌های فشار که به دنبال تحقق منافع خاص و مقطعی می‌باشند، منافعی عمومی و ملی را اعلام می‌کنند و مخاطبین احزاب همه مردمند نه گروهی از مردم جامعه. حاصل آنکه احزاب می‌کوشند برنامه‌هایی را برای همه جامعه به اجرا در آورند. حزب به این معنا اگر چه بی ارتباط با مفهوم لغوی و گسترده خود نیست، اما تفاوت‌هایی بنیادین با آنها دارد و پدیده جدیدی است که ریشه در تاریخ سیاسی جوامع غربی دارد و برخی آن را از آخرین گام‌های مدرنیسم سیاسی در غرب می‌دانند. به طور کلی در یک تعریف جامع، حزب سیاسی را می‌توان چنین تعریف کرد: «حزب یک گروهی پایدار گروهی از مردم است که دارای عقاید مشترک و تشکیلات منظم‌اند و با پشتیبانی مردم برای به‌دست آوردن قدرت سیاسی از راه‌های قانونی مبارزه می‌کنند.» (عالم: ۳۴۵)

نوسازی لازمه پیدایش حزب

این دیدگاه بر این باور است که با نوسازی سیاسی و عقلانی شدن اقتدار و ظهور جامعه مدنی، زمینه برای پیدایی و فعالیت احزاب سیاسی فراهم می‌شود. برخی از پژوهشگران پیدایی احزاب سیاسی را با فرآیند توسعه و نوسازی پیوند می‌دهند. توسعه از دیدگاه آنها رشد در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یعنی مظاهری از قبیل تقسیم و تخصیص کار، روابط اجتماعی، شهرنشینی، پیدایش هویت ملی و از بین رفتن مبانی سنتی اقتدار است. این دیدگاه مورد توجه اغلب نظریه‌پردازان توسعه سیاسی همچون پای، هانتینگتون، پاول، آلموند، لاپالومبارا و واینر بوده است. این برداشت بدون توجه به سابقه احزاب، آنها را پاسخ به ضرورتی توصیف می‌کند که در فرایند توسعه سیاسی به وجود می‌آید. فرآیند توسعه و نوسازی سیاسی باعث دگرگونی جامعه سنتی می‌شود. در جامعه سنتی معمولاً گروه‌های سنتی ایفای نقش می‌کنند؛ این گروه‌ها می‌توانند قومی، قبیله‌ای و نژادی باشند. اما در اثر فرایند نوسازی و دگرگونی سیاسی و تبدیل جامعه سنتی به جامعه مدرن، گروه‌های سنتی برای تداوم حیات سیاسی خود به ناچار باید الزامات جامعه مدرن را بپذیرند و یا اینکه از بین بروند. در جامعه مدرن احزاب و گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ هستند که نیازهای جامعه را به حکومت منتقل و نقش واسط و میانجی را ایفا می‌کنند و در حقیقت جامعه مدنی را شکل می‌دهند. (نقیب زاده و سلیمانی، ۱۳۸۸، ۳۵۰-۳۴۹).

بر اساس این نگرش احزاب تحقق پیدا نخواهند کرد، مگر آنکه اقدام‌هایی در جهت نوسازی انجام گیرد. فرایند نوسازی، جریان‌ی پیچیده، تخصصی و همچنین نیازمند حضور عوامل متعددی است. از جمله اقتصاد مبتنی بر بازار، طبقات اقتصادی پیش‌تاز و پویا، رشد شتابدار ارتباطات و حمل و نقل، افزایش دامنه‌ تحرک اجتماعی و جغرافیایی، گسترش آموزش و پرورش، رشد روند شهرنشینی، افزایش اعتماد عمومی و رشد روند دنیوی شدن. (نوذری، ۱۳۸۱: ۶۵) لاپالومبارا و واینر در این زمینه معتقدند پیدایی احزاب مستلزم وجود دو شرط یا دستکم یکی از دو شرط زیر است: نخست دگرگونی در دیدگاه‌های شهروندان، به گونه‌ای که به این دستاورد مهم دست یابند که باید از حق دخالت در اعمال قدرت برخوردار شوند. دوم آنکه برخی از گروه‌های نخبه یا نخبگان قدرتمند خواستار کسب یا حفظ قدرت از طریق حمایت عمومی مردم باشند. این متفکران احزاب را پاسخ به ضرورتی می‌دانند که در فرایند توسعه سیاسی به وجود می‌آیند. ژوزف لاپالومبارا و مایرون واینر، پیدایش احزاب را نتیجه نوگرایی سیاسی دانسته و بر این باورند که احزاب در نتیجه فرایندی پدیدار شدند که همه جوامع ناگزیر آن را تجربه خواهند کرد. این فرایند که توسعه سیاسی یا مدرنیسم سیاسی نام دارد، دارای مراحل مختلفی است که جوامع در حال توسعه ناچار به گذار از آن هستند. احزاب سیاسی در مراحل خاصی از فرایند توسعه سیاسی پدیدار خواهند شد. (Weiner & laPalombara, 1966: 7)

هرگاه فعالیت‌ها و وظایف سیاسی دولت به میزان معینی از پیچیدگی برسد و یا اینکه هیئت حاکمه برای حفظ قدرت سیاسی نیازمند ایجاد ارتباط با مردم باشد، احزاب سیاسی به وجود می‌آیند تا میان کارگزاران توسعه سیاسی و مردم نقش واسطه‌ای را ایفا نمایند؛ احزاب سیاسی بدون وجود مدرنیزاسیون تحقق نخواهد یافت. از سویی هم می‌توان احزاب را نتیجه توسعه سیاسی تلقی کرد و هم آنها را در جهت دستیابی به نوسازی و توسعه سیاسی امری لازم دانست. (اخوان کاظمی، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۷)

نخستین و بلندترین گام به سوی احزاب سیاسی زمانی برداشته شد که دولتها در نتیجه فرایند نوسازی مشروعیت خود را پیوسته در بحران دیدند. دولتها برای به دست آوردن مشروعیت ناچار بودند پیوسته به مردم روی آورند. بدین ترتیب ارتباط جدیدی میان مردم و حکومت پدید آمد که زمینه را برای احزاب سیاسی فراهم ساخت. سست شدن پیوندهای سنتی میان مردم و حکومت موجب می‌شود دولت به صورت نهادی غیرشخصی دربیاید. بدین‌سان تلاش برای ایجاد پیوندی مستحکم میان مردم و حکومت راهی است که دولتها نوبین خود را ملزم بدان می‌بینند. احزاب سیاسی درست در چنین برشی از تاریخ پدیدار شدند. احزاب سیاسی از یکسو

می‌کوشند مشارکت سیاسی گروه‌های مختلف را سازمان دهند و از سوی دیگر به عنوان میانجی بین مردم و دولت تلاش می‌کنند خواسته‌های مردم را به گوش دولتمردان برسانند و برای رسیدن به آنها برنامه‌ریزی کنند. در جامعه‌ای که فرایند نوسازی را طی کرده است برای انتقال درخواست‌ها و صدای جامعه به حکومت و قدرت به احزاب و گروه‌های فشار نیازمندیم. (Lapalombara & Weiner :21)

ساختار سیاسی عصر قاجار

در ساختار سیاسی ایران شالوده ترکیب قدرت سیاسی را «شاه» و «عناصر اصلی» یعنی رؤسای ایل قاجار، شاهزادگان، درباریان، عناصر بالای دیوان‌سالاری، اشراف بزرگ، حکام ایالات و ولایات و رؤسای ایالات و خوانین تشکیل می‌دادند. در این ساختار قدرت، وابستگی به خاندان سلطنتی، احراز مناصب دیوانی و مالکیت بر اراضی از عناصر سه‌گانه اصلی ساختار قدرت به شمار می‌رفت. شاه قاجار در راس هرم قدرت بود. او در سلسله مراتب سلطه و اقتدار به‌عنوان بازیگر اصلی قدرت در توزیع قدرت سیاسی نقش محوری را به عهده داشت. پیامدهای مهم فرهنگی و اجتماعی آن، از میان رفتن فردیت و تمایزات انسانی، بسط فرهنگ تملق، تعطیلی فکر و اندیشه و نقد، وفاداری به شاه و تبعیت محض از خواسته‌های او بود.

ویژگی مشخص نظام سیاسی ایران در دوره قاجاریه، استبداد بود. شاه به تنهایی قانونگذار، بالاترین مقام قضایی و فرماندهی کل نیروهای مسلح بود. مستبدی بود که دستگاه دولتی را بدون قید و شرط در اختیار گرفته و بر جان و مال همه مردم تسلط داشت. دستورها و اوامر وی می‌بایست بلافاصله اجرا می‌شدند. شاه می‌توانست با تصمیم فردی قراردادهایی با کشورها و سرمایه‌داران خارجی منعقد کند. او کشور را ملک خصوصی و مردم را رعایای بدون حق خود می‌دانست. در عصر قاجار طبقات نه تنها از جانب دولت نمایندگی نمی‌شدند بلکه فاقد هرگونه حقوق ثابت و اساسی بودند. اصولاً طبقات استقلال نداشتند یعنی تحت سلطه کامل دولت بودند در این دوران طبقه آریستوکرات مالک، پدید نیامد بنابراین دولت نماینده و مقید به رضایت و پشتیبانی چنین طبقه‌ای نبود. دولت، نماینده هیچ طبقه دیگری، از تاجر و کاسب گرفته تا پیشه‌ور و رعیت، نبود، بلکه این طبقات نیز تحت سلطه دولت قرار داشتند. به طور کلی دولت متکی به طبقات نبود بلکه این طبقات بودند که به دولت متکی بودند. به این ترتیب دولت در فوق طبقات (یعنی در فوق جامعه) قرار داشت. به همین دلیل، قانون، یعنی چارچوبی که عبارت از رأی دولت بود که هر لحظه «قانون» تصمیمات دولت را به حدودی محدود می‌کند، وجود نداشت می‌توانست تغییر کند. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۷)

شاه هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد، سخنش قانون است. شاه همه وزیران را منصوب می‌کند و می‌تواند وزرا، صاحب منصبان، مأموران و قاضیان را برکنار کند. زندگی و مرگ همه افراد خانواده شاه در دست اوست و هیچ کدام از مأموران لشکری و کشوری که در خدمت شاه هستند از این قانون مستثنی نیستند. همه حقوق و امتیازات؛ مانند خدمات عمومی، استخراج معادن، کشیدن خطوط تلگراف، ساختن جاده، راه آهن، تراموای و غیره و حق بهره‌برداری از همه منابع کشور متعلق به اوست. سه قوه حکومت، یعنی، مقننه، قضاییه و مجریه در وجود او متمرکز است و هیچگونه قید و الزامی نمی‌توان بر شاه تحمیل کرد. (ابراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳)

شاردن که در زمان جنگ‌های ایران و روس به ایران آمده بود ساختار استبدادی حکومت قاجار را اینگونه تشریح می‌نماید: «در حال حاضر حکومت ایران پادشاهی خودکامه و مطلقه است و همه امور حکومت در دست یک نفر است. او فرمانروای همه امور دنیوی و معنوی همه مردم است و اختیار جان و مال رعایایش را به طور کامل در دست دارد ... به محض اینکه پادشاه فرمان می‌دهد فرمان وی بی درنگ به اجرا درمی‌آید اگرچه وی از گفتار و کردار خود خبر نداشته باشد... صداقت، شایستگی، دینداری و حتی خدمات نیز در چشم شاه ارجی ندارد. اگر از چشم و دهان شاه، محض تفنن و مزاح اشاره‌ای رود، فوراً شخص صاحب مقام و منزلت و با کفایتی در یک آن از هستی ساقط می‌شود و حتی جانش را از دست می‌دهد بدون اینکه عدالتی در نظر گرفته شود و یا محاکمه ای صورت گیرد». (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۶۴)

به لحاظ تئوریک ایران در این زمان، از نظام حکومتی بسیار متمرکز و واحد برخوردار بود، نهادی به نام حکومت محلی وجود نداشت، بلکه مقام‌های هر ایالت و ولایت به صورت پلکانی از طرف حکومت مرکزی منصوب می‌شدند. به طور کلی سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در وجود شاه خلاصه می‌شد. (لمپتون، ۱۳۷۵: ۵۹۰) سلسله قاجاریه همانند سلسله‌های پیشین دارای تمامی وجوه مشخصه استبدادی بود که از آن با نام «استبداد ایرانی» و یا «استبداد شرقی» نیز یاد می‌کنند، اما از ایجاد یک حکومت متمرکز در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اداری، قضایی و فرهنگی ناتوان بود. البته گاهی تلاش‌هایی از جانب اصلاح‌طلبانی چون عباس میرزا، امیرکبیر، یا سپهسالار برای اصلاح این ساختارها صورت می‌گرفت اما این تلاش‌ها به دلایل مختلف به نتیجه مطلوبی نرسیدند. در طول دوره قاجار دیوان‌سالاری دولتی - اگر بتوان چنین نامی بر آن نهاد - اندکی رشد کرد و تلاش شد به همت کسانی چون امیرکبیر و سپهسالار نظام دیوان‌سالارانه متمرکزی که در اساس مبتنی بر تجربه گذشته بود به وجود آید به‌طوری‌که این نظام در دوره سلطنت ناصرالدین شاه گسترش یافت و در سال‌های دهه ۱۳۰۰ ه. ق. ۱۰ وزارتخانه در

ایران مشغول فعالیت بودند با این حال وجود یک چنین نظامی را نباید به معنای آن دانست که قاجارها قادر بودند والیان قدرتمند ایالات و سران ایالات را کاملاً زیر نظر خود درآوردند نظام اداری بیشتر مواقع از وزرایی بدون کارگزاران اداری و بدون شعبه‌هایی در ایالات تشکیل می‌شد. در واقع در این زمان، نظام اداری هم، در وجود شاه خلاصه می‌شد و چیزی بیش از مجموعه‌ای مغشوش از مستوفی‌ها و میرزاهایی که این شغل را به صورت موروثی و بر اساس نظام خویشاوندی به دست آورده بودند، نبود و ناکامی در ایجاد بوروکراسی متمرکز بیانگر این بود که گروه‌های محلی استقلال اداری خود را حفظ کرده‌اند. (لمبتون: ۱۳۶۲: ۱۴۷)

ساختار اقتصادی عصر قاجار

بافت اجتماعی جامعه ایران در عصر قاجار نمونه‌ای از یک جامعه عشایری و ایلی است. مناسبات ایلی و عشایری در سرتاسر دوره حاکمیت دودمان قاجار در ایران رواج داشته و عشایر در سرتاسر آن پراکنده بوده‌اند. دکتر رضا شعبانی در کتاب **مبانی تاریخ اجتماعی ایران** می‌نویسد: «... در ایران از قدیم الایام جمعیت قابل توجهی به دامداری و دامپروری اشتغال داشته‌اند و این امر در تمام ادوار تاریخی کشور، ادامه داشته است. شکل خاص زندگی عشایری و مقتضیات متعدد انسانی، اقتصادی، سیاسی و نظامی آن باعث شده است که اجتماعات عشایری شکل و ترکیب خاص خود را پیدا کند ... بر جامعه ایران از دیر باز فرهنگ شبانی حاکم بوده و مجموعاً نظام عشایری درمنش و حیات اقتصادی و اجتماعی ایران حاکم می‌باشد. سنت‌ها و آداب و رسوم و حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان به طور قاطعی تحت تاثیر زندگی عشایری و شبانی بوده است.» (شعبانی، ۱۳۹۴: ۵۸-۵۷)

از نظر اقتصادی، وضع ایران چندان مناسب نبود. اقتصاد ایران، اقتصاد معیشتی و تجاری بود. تولید عمده ایرانیان را محصولات کشاورزی تشکیل می‌داد که آن هم به مصرف داخلی می‌رسید و بازرگانان نیز تنها به امر داد و ستد کالا می‌پرداختند. تولیدات صنعتی نیز بسیار ناچیز و در حد صفر بود. باباز شدن دروازه‌های ایران به روی کالاهای خارجی، که با کیفیت بالاتر و قیمت پایین‌تر ارائه می‌شدند؛ عرصه بر تولیدکنندگان داخلی تنگتر شد و به طور کلی کارگاه‌های تولید داخلی تعطیل شدند و ایرانیان تنها فروشنده و مصرف کننده کالاهای خارجی شدند. بدین ترتیب اقتصاد ایران متکی به خارج شد و ایران به صورت کشوری نیمه مستعمره درآمد. سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در امر صنعت هم تقریباً با شکست روبه‌رو گردید. (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۸۲)

درآمد دولت قاجار از این منابع تامین می‌گردید: (۱) مالیات گله‌داری و احشام (۲) مالیات

بر دکان دار و کسب و کار (۳) مالیات از گمرک (۴) صادره‌ها، اجاره، مقاطعه و درآمدهای ناشی از امتیازات (۵) مالیات اراضی، مالیات ارضی مهمترین منبع مالی بود به دو صورت نقدی و جنسی دریافت می‌شد. (کرزن، ۱۳۸۴: ۵۶۰) در امور مالیات سوء استفاده فراوان بود و این سیستم مالی کارایی نداشت. به علاوه، شاهزادگان و افسران و مامورین حکومت مالیات نمی‌پرداختند و صاحبان کاروانسرا، حمام، آسیاب و مغازه‌ها نیز کمکی به مالیات شهری نمی‌کردند. (پولاک، ۱۳۶۷: ۳۵۲) بنابراین، بار اصلی مالیات بر دوش کشاورزان و روستائیان بود. درآمد دولت از مالیات نیز صرف رفاه حال رعیت و ایجاد تسهیلات زراعی نمی‌شد و نهایتاً منجر به رکود کشاورزی و عقب ماندگی روستاها می‌گردید. دولت، رسمی داشت مبنی بر فروش سالانه ایالات به اشخاص؛ کسی که بیشترین مبلغ را می‌پرداخت صاحب اختیار ایالت مزبور می‌گردید. این رسم تاثیر منفی بر وضع مالی کشور داشت، به طوری که به اخاذی بی حساب از رعایا و مردم آن ناحیه می‌انجامید. محصولات زراعی به علت نبودن راه مناسب، امکان صدور و حمل و نقل به داخل و یا به خارج از کشور نمی‌یافت. گاه دیده می‌شد در یک شهر همه چیز فراوان است اما در شهر همجوار، مردم در عسرت و قحطی به سر می‌بردند و امکان رساندن غله و آذوقه به آنجا وجود نداشت. ساختن راه منافع زیادی به حکومت می‌رسانید و زمینه برخی زراعت و توسعه تجارت را فراهم می‌کرد؛ اما حکومت توجهی به این امر نشان نمی‌داد و راه‌ها عموماً ویران بوده بهره‌برداری از منابع آب موجود در کشور مورد غفلت واقع شده بود. بهره‌نگرفتن از رودخانه‌های فصلی، هزینه بالای ساخت قنات و اجاره دادن قنات‌ها و واگذاری آنها به‌عنوان موجب، آبیاری برای کشت و زرع را با مشکل روبرو می‌ساخت». (حاج سیاح، ۱۳۵۹: ۱۲۰)

به دلیل عدم توجه و درک صحیح از اقتصاد تجاری و علمی در روزگار قاجار، موانع عدیده-ای بر سر راه ترقی و رونق شهرها و تجارت ایجاد شد که نهایتاً منجر به نابودی صنایع داخلی و وابستگی کشور به صنایع خارجی گردید. ایران عصر قاجار ناتوان در برقراری یک سیستم اقتصادی بود و اندیشه‌گران دوران قاجار اگرچه مباحثی را مطرح می‌کرده‌اند ولی موفق به ایجاد یک نظام اقتصادی نگریده‌اند از این‌رو شاهد این هستیم که بنادر و راه‌ها همچنان ویران و غیرقابل بهره‌برداری بود؛ هیچ استفاده‌ای از موقعیت دریایی خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب نمی‌شد. حتی طبق دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای، کشتیرانی در شمال (در بنادر، بادکوبه، لنگران) به روسیه واگذار شده و انگلیس هم نفوذ گسترده‌ای در بنادر خلیج فارس داشت، از رودخانه‌هایی چون دز و کارون غفلت شد و بندرانزلی نیز مثل دهی متروک مانده بود. (کرزن: ۱۴)

برزگر دربارهٔ آشفتگی‌های اقتصادی ایران در دوره قاجاریه می‌نویسد: «وسیلهٔ مبادله در ایران به‌صورت تومان‌های طلا، قرآن نقره و شاهی مسی بود. ولی پول رایج سکه‌های نقره بود. پول نقره ایران دچار آشفتگی داخلی و نوسانات جهانی نقره و طلا شد. در داخل کشور نرخ ثابتی برای ارزش پول وجود نداشت، ضرابخانه‌های شهرها به‌عنوان امتیاز به حاکمان واگذار می‌شد و تفاوت فاحشی میان قرآن شهری و همدان و جاهای دیگر وجود داشت. تقلب در ضربه سکه رایج بود و این تقلبات نظم پولی ایران را از بین برده و تجارت را به مخاطره انداخته بود. از سوی دیگر به علت کشف و استخراج معادن طلا و نقره کالیفرنیا و فراوانی آن در بازار جهان، پول ایران ارزش خود را از دست داد و تجاری که در تجارت خارجی دست داشتند با کاهش نرخ سرمایه خود مواجه شدند. میان مداخل و مخارج ایران ناهماهنگی به چشم می‌خورد. اغلب، موجب و رشوه و تعارف به کسانی داده می‌شد که مصدر هیچ خدماتی نبودند، بلکه به خاطر رانت و یا آشنایی و رابطه با اولیای حکومت این موجب را می‌گرفتند، سرمایه‌داران بر جان و مال خود ایمن نبودند، گاهی تجار از ترس دربار کالای خود را مخفی و وانمود به فقر و افلاس می‌کردند». برزگر در ادامه ضعف‌های اقتصادی دوران قاجار می‌نویسد: «... منابع، معادن، جنگل‌ها، شیلات هیچ مراقبت و توجهی برای احداث موسسات درآمدزا وجود نداشت. تنها فکر و چاره حکومت برای کسب درآمد، دادن امتیاز و گرفتن حق امتیازات و سود سالانه بود. بنابراین معادن فلزات (مس و آهن و ...) دست نخورده مانده بود. اگر کسی در امر بهره‌برداری از معادن سرمایه‌گذاری می‌کرد، ترس از دولت و غضب حکومتی او را در نیمه راه منصرف می‌نمود. از جنگل‌ها مراقبت نمی‌شد و دانش و علم جنگلبانی وجود نداشت و بی‌رویه توسط صاحبان امتیاز چوب صادر می‌شد. وضع شیلات نیز آشفته بود از دیرباز توسط اتباع روس اداره می‌شد. صنعت جلب توریست ناشناخته بود و هیچگونه کوششی از سوی دولت برای آباد کردن ابنیه قدیمی انجام نمی‌گرفت. سازندگان کالاهای دستی و زراعی برای تولید بهینه محصول تلاش نمی‌کردند و محصولات ایران به دلیل ناپاکی و نامرغوبی، در خارج با اقبال روبرو نبودند. محصولات نظیر قالی، تریاک و تنباکو چنین بودند. بی‌اطلاعی تجار از علم تجارت و نداشتن افاق تجارت، نبود مدرس‌هایی که این علوم را تدریس کنند، نبود قانون در امر برات‌کشی، و نهایتاً بی‌اعتنایی دولت قاجاریه اهل علم، همه برای این اوضاع آشفته مزید بر علت بودند». (برزگر، ۱۳۸۰: ۲۲۱)

قاجارها نتوانستند بر عرصهٔ اقتصادی هم نظارت کنند. بحران‌های مالی پیوسته در طول حکومت این سلسله ادامه یافت. بحران‌های مالی و تلاش‌های بی‌نتیجهٔ متعاقب آنها مانند

استقراض خارجی، واگذاری امتیازاتی به بیگانگان، کاهش دادن ارزش پول و سوءاستفاده و فساد ناشی از فروش و حراج مناصب دولتی بر آتش ناراضی‌های افزود و حکومت قاجار را با بحران فزاینده‌ی مشروعیت رو به رو ساخت. قاجارها وارث مملکتی شدند که اقتصاد آن از دیرباز بر بنیان زمینداری و زراعت به شیوه سنتی تولیدات صنایع دستی و قالیبافی، بازرگانی و تجارت محدود خارجی و تولیدات دامی بود. این فعالیت‌های اقتصادی اگرچه به صورت مقطعی می‌توانستند منابع مالی دولت‌های گذشته را تامین کنند، اما در این حد به علت تغییر چهره اقتصادی جهان و رشد اقتصادی تجاری و سرمایه‌داری غرب و ظهور انعکاس آن در ایران به شکل کالا و سرمایه، دیگر کارآیی سابق را نداشتند. و به موازات تحول اقتصاد جهانی دچار نزول و اقول و یا رشد و ترقی کاذب می‌شدند اکثر روایت‌های اقتصادی، از نوع سیاسی است. ولی اگر بخواهیم اقتصاد را از دریچه فرهنگ سبک زندگی، مصرف ایران، فراز و نشیب‌ها و علل آن در دوره قاجاریه و پیش از مشروطیت ببینیم، کاری سخت در پیش‌روی داریم. در ایران زمین داری با اشکال املاک اربابی، رعیتی، وقف، خالصه و خاص تاهی تداوم داشت.» (پولاک: ۶)

ساختار فرهنگی عصر قاجار

اکثر جمعیت ایران آن زمان را عشایر و روستاییان تشکیل می‌دادند که موجب ایجاد فرهنگ عشیره‌ای بر کشور شد. عشیره را می‌توان نتیجه تاخت و تاز قبایل بدوی بر ایران دانست. این تاخت و تاز اثرات ویرانگری بر توسعه نیافتگی کشور ما داشته است. زیبا کلام معتقد است که شیوه زندگی ایلی، بسیار ساده و ابتدایی و ساختار اجتماعی آن بسیار ساده است و هیچگونه نهاد اجتماعی در زندگی چادرنشینی و ایلی بروز و ظهور پیدا نمی‌کند. (زیباکلام، ۱۳۹۰: ۶۵)

سریع القلم بین شیوه زندگی روستایی و شهری با شیوه زندگی عشایری تفاوت قائل شده است و ویژگی‌هایی برای شیوه زندگی عشایری برمی‌شمارد که عبارتند از: خویشاوندگرایی، روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی، بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت (سریع القلم، ۱۳۸۶: ۵۷). در فرهنگ قبیله‌ای تقسیم کار و تخصصی شدن کارها مفهومی ندارد و بنا به گفته رضاقلی، فرهنگ قبیله‌ای به تعبیری، مکانیکی است یعنی افراد در کنار هم قرار می‌گیرند و پیوستگی ضروری با یکدیگر ندارند و هرکس کار خودش را می‌کند و حیات جمعی برای او ارزش و اهمیت نخستین را ندارد. در بیان رضا قلی، اگر به چنین جوامعی ساختار جدید تحمیل شود، نوع رفتار همان رفتار قبیله‌ای است و در نتیجه به شدت به ساختار اجتماعی زیان می‌رساند. (رضاقلی، ۱۳۸۹: ۱۹۷)

به اعتقاد لرد کرزن، ایلات و عشایر و خوانین آنها همیشه با فرهنگ‌های متفاوت و خاص

خود، جریان‌های تاثیرگذاری را آفریده‌اند که هرکدام به شکلی در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران تاثیر داشته و آن را دچار تشتت کرده است. اختلافات ایلات و عشایر با یکدیگر و با حکومت مرکزی تاثیر عمده‌ای در ایجاد هرج و مرج داخلی و تضعیف وحدت و یکپارچگی ملی به‌عنوان بستر لازم برای تحقق دموکراسی و نهادهای مدنی مانند احزاب داشته است. ضمن اینکه کوچ نشینی و وابسته نبودن عشایر به محلی خاص، حیات ابتدایی و رکود و فقر فرهنگی آنها، بسترهای ضروری یاد شده را نیز نامساعدتر ساخته است. (کرزن: ۵۸۶)

اکثریت جامعه ایرانی در دوره قاجار بیسواد بودند و غیر از کسانی که با علوم جدید سروکار داشتند و با تمدن غرب آشنا بودند، بقیه با سوادان نیز در حدود خواندن و نوشتن و حساب کردن را می‌آموختند و از همان آغاز ورود به مکتب به فرا گرفتن قرآن و شرعیات می‌پرداختند و به طور کلی هیچگونه وسیله پرورش و رشد فکری برای اکثریت جامعه وجود نداشت. مکتب تربیتی بعد از خانواده عبارت بود از مسجد و منبر که هم مرکز اجتماع و آشنایی مردم با یکدیگر و هم کانون ارشاد اخلاقی و مذهبی و به هر تقدیر وجود این مکتب در طرز تفکر و عقاید اکثریت ملت ایران موثر بود. در این مکتب که آن را می‌توان تنها مکتب تعلیم و تربیت عمومی و اجتماعی- البته قبل از مشروطه- دانست، مردم با اخبار و احادیث و اخبار مذهبی آشنا می‌شدند لذا با این تفاسیر جامعه ایران عصر قاجاریه یک جامعه مذهبی و آموزش و پرورش در آن حداقل تا قبل از مشروطه سنتی بود. (شمیم، ۱۳۷۰: ۳۷۱)

زمزمه‌های مشروطیت و حکومت قانون در تهران و شهرهای بزرگ در حالی به راه افتاد که بیش از ۹۰ درصد مردم ایران بیسواد بودند. تا پیش از برقراری مشروطه، الفاظی چون قانون، احزاب سیاسی و... برای جامعه بیسواد ایران الفاظی ناآشنا بود، لذا اندیشه‌ای به نام قانون‌خواهی نیز در میان عامه و توده بیسواد، بلکه بین اقلیت با سواد آن زمان نیز، بیگانه و غریب می‌نمود. مشروطیت در ایران برقرار شد، اما تصویری که عامه مردم از دولت و حکومت در ذهن خود داشتند و نگرششان نسبت به موقعیت و وضعیت خود در برابر آنها همان بود که جامعه ایران از قرن‌ها پیش با آن زیسته بود. در عهد مشروطه به علت عدم رشد و بلوغ سیاسی لازم، ایده مشارکت تنها برای بخش کوچکی از مردم حیاتی تلقی می‌شد و اکثریت مردم هنوز اعتقادی به مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها نداشتند. فرهنگ سیاسی هم هنوز سرشار از مضامین مذهبی، ملی و اسطوره‌ای بود. در تاریخ ایران برای قدرت شاهان مبدا الهی تصور می‌شده است و اصلا حاکمیت مردم مطرح نبوده است. اندیشه فره ایزدی که در ایران باستان حاکم بود، حکایت از این می‌کرد که نور الهی در قلب سلطان دمیده، شخصیت ممتازی به او داده و وی را صاحب

قدرت مطلق کرده است. در انقلاب مشروطه ایران، قرار شد که قانون حاکم باشد و این در حالی بود که پیش از هشتاد درصد جمعیت مملکت که ساکن روستاها بودند، به نحو صحیحی اطلاعی از این نوع تغییرات نداشتند و اکثر مردم شهر هم نمی دانستند مشروطه چیست و حکومت قانون و پارلمان یعنی چه. آنها فقط به دنبال رهبران حرکت می کردند، بی آنکه بدانند چه می خواهند. اکثر مردم نمی دانستند چنین حکومتی با چه ساز و کارهایی کار می کند و آنها در این حکومت چه باید بکنند، مجلس را هم طبیعتاً افراد ناآگاه تشکیل می دادند که در مواقع حساس که رشته کارها از دست دربار خارج می شد، از موقعیت استفاده نمی کردند. احمد کسروی یکی از دلایل شکست مشروطه را ناآگاهی توده و پراکندگی ایرانیان می داد. او مدعی است مردم در نظام مشروطه وظیفه سنگینی بر عهده دارند؛ پیمانی بین آنها وجود دارد که شریک سود و زیان و شادی و غم یکدیگر باشند و کشور خویش را حفظ کنند. او مدعی است در بین توده مردم شایستگی لازم برای زندگی در نظام مشروطه وجود نداشت. (کسروی، ۱۳۶۹: ۹)

در این دوره شاهد جدال بین سنت و مدرنیته و شکل گیری انقلاب مشروطه هستیم. همزمان با انقلاب مشروطه است که ایرانیان به ضعف اجتماعی و اقتصادی خود در روند حرکت جهان آگاهی یافتند. ملکم خان درباره این ضعف و علت آن می نویسد: «ایران فقیر است، ایران مفلوک است، ایران گداست، به علت اینکه ایران عدالت قانونی ندارد. به علت اینکه وزرای ایران نتوانستند قبول کنند که علاوه بر عقل شخصی ایشان از برای ترقی دول، چه نوع کرامات علمی در دنیا ظاهر شده است». (ملکم خان، ۱۳۲۷: ۱۹۵)

کنت دوگوبینو در کتاب سه سال در ایران می نویسد: یکی از نکاتی که مسافری اروپایی را در ایران قرین حیرت می نماید، این است که در این کشور بین طبقه غنی و فقیر، کینه و دشمنی وجود ندارد. در اروپا دشمنی میان طبقه های پایین و بالا باعث انقلابها و خونریزی های زیاد شده است و حال آنکه در ایران طبقه فقیر و غنی همزیستی دارند. در ایران توانگر و طبقه بالا نسبت به فقیران و مردم بینوا به نظر تحقیر نمی نگرند و معتقدند که خدا ایشان را فقیر آفریده و این تقدیر خداوندی است که باید بر ایشان رحمت آورد. در خلال سال اتفاق می افتد که نیمی از مردم شهر به نیم دیگر پول قرض داده اند و یا از این طریق پول گرفته اند. بنابراین، شاه به دولت، اشراف به رعایا، تجار به اشراف، اربابان به نوکران، افسران به سربازان و بازاریان به همدیگر پول قرض می دهند. در ایران منافع طبقات مختلف با یکدیگر برخورد ندارند و اختلاف طبقاتی در این کشور به صورت محتوای غربی وجود ندارد. (توحیدفام، ۱۳۸۰: ۶۰)

در واقع می‌توان گفت در این دوره آگاهی طبقاتی شکل نگرفته است و یکی از علل اصلی آن غلبه قوم‌گرایی بر آگاهی طبقاتی است. پیوندهای گروهی به ویژه پیوندهایی که بر اصل و نسب قبیله‌ای، فرقه‌های مذهبی، سازمان‌های محلی و عواطف فامیلی مبتنی بود موجب تقویت گروه‌های عمودی (سلسله مراتبی) و تضعیف طبقات افقی (غیر سلسله مراتبی) می‌شد و بدین ترتیب از تبدیل منافع و علایق اقتصادی پنهان به نیروهای سیاسی آشکار جلوگیری می‌کرد. چون افراد پیوندهای قومی و گروهی داشتند، در غلبه بر موانع محلی موفق نبودند و علائق و منافع فرامحلی و ملی نداشتند، طبقات سیاسی اجتماعی تشکیل نمی‌دادند. (آبراهامیان: ۴۶-۴۷)

در این عصر چندپارگی‌های اجتماعی (وجود گروه‌های فرهنگی و ایدئولوژی‌های رقیب) نیز موجد فرهنگ بدبینی و بی‌اعتمادی بود. معمولاً چندپارگی‌های فرهنگی، به عدم تفاهم یا سوءتفاهم میان گروه‌های اجتماعی مختلف می‌انجامد و بدبینی و بی‌اعتمادی را تقویت می‌کند. (بشیریه، ۱۳۷۸: ۳۷) فرهنگ بی‌اعتمادی که در این دوران حاکم بود سبب تقویت پیوند-های مبتنی بر خویشاوندی می‌شد به گونه‌ای که فرد فقط می‌توانست به خویشاوندان خود اعتماد کند. این امر سبب تضعیف پیوندهای طبقاتی می‌شد. همین ضعف پیوندهای طبقاتی زمینه را برای شکل‌گیری نهادهایی که حاصل ابتکار افراد و گروه‌های غیرطبقاتی بودند فراهم می‌ساخت. پیوندهای گروهی در این دوران به ویژه پیوندهایی که بر اصل و نسب قبیله‌ای، فرقه-های مذهبی و عواطف فامیلی مبتنی بود موجب تقویت گروه‌های عمودی (سلسله مراتبی) و تضعیف طبقات افقی (غیرسلسله مراتبی) می‌شد و بدین ترتیب از تبدیل منافع و علایق اقتصادی پنهان به نیروهای سیاسی آشکار جلوگیری می‌کرد. افراد به دلیل اینکه پیوندهای قومی و گروهی داشتند، در غلبه بر موانع محلی موفق نبودند و علائق و منافع فرامحلی و ملی نداشتند، طبقات سیاسی اجتماعی تشکیل نمی‌دادند. همین امر سبب می‌شد که زمینه برای شکل‌گیری نهادهایی که حاصل ابتکار طبقات باشد، فراهم نشود و نهادهای این عصر حاصل تلاش طبقه‌ای خاص در جهت پروژه هژمونی نباشند. (آبراهامیان: ۳۸)

نتیجه‌گیری

واقعیت آن است که شکل‌گیری و استقرار احزاب سیاسی در خلأ اتفاق نمی‌افتد بلکه مجموعه-ای از شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی لازم است که در بستر و بر فراز آنها احزاب بتواند به حیات خود ادامه دهند. احزاب تحقق پیدا نخواهند کرد، مگر آنکه اقدام‌هایی در جهت نوسازی انجام گرفته باشد. فرایند نوسازی، جریانی پیچیده، تخصصی و همچنین نیازمند از بین رفتن ساختار-های سنتی است. ماندگاری احزاب، با نوسازی جامعه ارتباط مستقیم دارد. مدرنیسم جنبشی

بود که می‌بایست، فرهنگ، هنجارها و ساختارهای خود را به وجود می‌آورد و در ذهنیت انسان سنتی تغییراتی ایجاد می‌کرد. اما این حرکت ساختارشکنانه هیچگاه در عصر قاجار نتوانست راه خود را به شکل مطلوب به جلو بگشاید.

مقارن با انقلاب مشروطه و شکل‌گیری نخستین احزاب سیاسی در ایران، فضای حاکم بر جامعه یک فضای سنتی بود و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همچنان بافت سنتی داشت. از نظر سیاسی نوع حکومت در عصر قاجار استبدادی و پدرسالارانه بود. شاه قاجار، دستگاه دولتی را بدون قید و شرط در اختیار داشت و بر جان و مال همه مردم تسلط خود را نشان می‌داد. در این ساخت قدرت پاتریمونیال، مردم رعیت حاکم هستند و حقی برای رقابت و مشارکت نخواهند داشت. از نقطه نظر اقتصادی نیز از آن جایی که بافت جامعه ایران آن زمان مبتنی بر مناسبات ایلی و عشایری بود؛ ساختار اقتصادی نیز به طور قاطعی تحت تاثیر فرهنگ عشیره‌ای و شبانی قرار گرفت. به دلایلی از قبیل ناامنی، عدم ارتباط با خارج از کشور، تولیدات محدود، نظام مالیاتی ناعالانه و... قاجارها موفق به ایجاد یک نظام اقتصادی نوین نشدند و ساختارهای اقتصاد سنتی همچنان به قوت خود باقی ماندند. از بعد مسائل فرهنگی نیز با در نظر گرفتن تضاد اساسی که بین جریان‌های فکری مختلف وجود داشت، دولت قاجار نمی‌توانست ایدئولوژی‌ای را ساخته و پرداخته کند که مورد پذیرش همه قرار گرفته و ارزش‌های آن ادعای عام بودن داشته باشد. از آنجا که افراد پیوندهای قومی و گروهی داشتند، در غلبه بر موانع محلی موفق نبودند. از طرف دیگر بیسوادی اکثریت مردم جامعه و بیگانه بودن با الفاظی چون قانون، احزاب سیاسی و... به ماندگاری ساختارهای کهنه فرهنگی کمک می‌کرد. بنابراین مهمترین دلیل عدم تداوم احزاب مهم عصر مشروطه، وجود فضای سنتی و فقدان مظاهر نوگرایی ایران آن زمان بود. شکل‌گیری احزاب سیاسی از ویژگی‌های جوامع مدرن است که مراحل گذار را به پایان رسانده‌اند و پیشاپیش مراحل گوناگون رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را پشت سر گذاشته‌اند و همواره در حال استمرار تکاملی این مراحل هستند. ایران در دوران مشروطه یک جامعه در حال گذار بود و تحزب فرایندی معکوس داشته است؛ مساعد نبودن فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، احزاب و تشکل‌های سیاسی را به جریان‌های زودگذر و ناپایدار تبدیل کرد و مانع بزرگی در راه پیدایش و رشد احزاب سیاسی بود.

منابع فارسی

کتاب

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی
- اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱)، مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران، تهران، نشر تاریخ ایران
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۸)، علل ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ایوبی، حجت اله (۱۳۷۹)، پیدایی و پایایی احزاب سیاسی در غرب، تهران، نشر سروش
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، آموزش دانش سیاسی، تهران، انتشارات نگاه معاصر
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۰)، موانع توسعه فرهنگی در ایران، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران
- حاج سیاح، محمدعلی (۱۳۵۹)، خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر
- دوورژه، موریس (۱۳۷۹)، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، نشر دادگستر
- رضاقلی، علی (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مار به دوش، تهران، نشر نی
- زیبا کلام، صادق (۱۳۹۰)، ما چگونه ما شدیم؟ ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران، تهران، انتشارات روزنه
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۰)، اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار، تهران، فرزانه روز
- محمود (۱۳۸۶)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- شعبانی، رضا (۱۳۹۴)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۰)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: نشر علمی
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۸)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹)، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر نی
- کرزن، جرج (۱۳۸۴) ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی
- کسروی، احمد (۱۳۶۹)، تاریخ مشروطه ایران، تهران، نشر امیرکبیر
- لمپتون، سواينفورد (۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی فرهنگی
- (۱۳۷۵)، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران، انتشارات خرد جاویدان
- ملکم خان (۱۳۲۷) مجموعه آثار (ندای عدالت)، تدوین و تنظیم محمدمحیط طباطبایی، تهران، نشر علمی
- نقیب زاده، احمد (۱۳۷۸)، حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع، تهران، نشر دادگستر
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱) احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، تهران، نشر گستره

مقالات

- احمد نقیب زاده، غلامعلی سلیمانی (۱۳۸۸)، نوسازی سیاسی و شکل‌گیری احزاب در جمهوری اسلامی براساس رویکرد هانتینگتون، فصلنامه سیاست، شماره ۱۲
- برزگر، شبنم (۱۳۸۰)، اندیشه‌های توسعه و ترقی در عصر ناصرالدین شاه، مجله فرهنگ اندیشه، شماره ۱

English Resources

- Joseph La Palombara & Myron Weiner (1966), **political Parties and political Development**, Prinston University Press